

پھلو اھا یا پھلو انان

بقلم :

پروفیسر شگاہ علوم انسانی و
پرنسپل جامعہ علوم اسلامیہ
محمد جواد مشکور

(دکتر در تاریخ)



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پهلواها یا پهلوانان

این گفتار بحثی است دربارهٔ خاندانی از پادشاهان آریایی ایرانی کسه در مشرق ایران و حوزهٔ هیرمند فرمانروائی داشته و با پادشاهان اشکانی معاصر بوده‌اند.

بسم

این خاندان علاوه بر خویشاوندی با پارتیان نامشان نیز از همان ریشه مشتق است و خود را پهلوا یا پهلوان مینامیدند نام پهلوا در کتیبه‌های پارسی باستان پرتوه^۱ آمده که بمعنی ایالت پارت است. بمرور این کلمه به پروهه و پهلوه و پهلوه تبدیل شده است، بنابراین معنی پهلوا و پهلوی بمعنی پارتی و از مردم پارت است. پهلوان نیز منسوب به «پهلوا»

محمد جواد مشکور

(دکتر در تاریخ)

یعنی پارت است که الف و نون آخر آن نسبت است و بمعنی پارتی میباشد . چون قهرمانان داستان ایران غالباً اشکانی و پارتی بوده اند از آنجهت آنان را پهلوان یعنی اهل پارت دانسته اند.

چنانکه نام قوم ایرانی ماد در عربی «ماه» گردیده و به بعضی از شهرها مانند ماه نهاوند، ماه بصره، ماه کوفه، ماهی دشت و جزاینها اطلاق شده، همانگونه نیز نام پرتو، پارت، پهلوی، به برخی از شهرهای ایرانی که خانواده های پارتی، زمانی در آنها سکنی داشته اند اطلاق شده است ^۲ موسس خورناسی مورخ یونانی (کتاب ۲- بند ۲) از شهرهایی بنام «پهل آراوادن» ^۳ یاد میکند که در کوشان در مشرق فلان ایران واقع بوده و مینویسد: «شصت سال پس از مرگ اسکندر ارشک دلیر پادشاهی رسید در شهری که پهل آراوادن نام داشت و در کوشان واقع بود» ^۴.

سبه اوس ^۵ که روایات خود را از قول آگاتانژ منشی تیرداد پادشاه ارمنستان آورده به جایی موسوم به «پهل شاهسدان» اشاره میکند و مینویسد: «ارشک بزرگ پسر پادشاه تتالیان ^۶ که در «پهل شاهسدان» ^۷ در ناحیه کوشان می زیست حکومت را بدست گرفت و همه مردم مشرق و نیز اقوام شمالی فرمانبردار او گشتند» ^۸.

شاهسدان ارمنی ظاهراً همانست که موسس خورناسی «پهل آراوادن» نوشته. پهل شاهسدان را بعضی با گریان تطبیق کرده و آنرا بامحلی بین کیت داغ کنونی (بضم کاف) و سرخس یکی دانسته اند از لفظ پهلوی ^۹ ایرانی و

۲- برهان قاطع تصحیح دکتر معین ج ۱ ص ۴۳۰

3 — Pahl-Arvadan

۴- ایران باستان ج ۳ ص ۲۵۸۴

5 — Sébeos

6 — Tetalien

7 — Pahl -Shahaa Sdan

8 — Langlois, Histoire Ancienne et Moderne

d'Armenie, T. 1, P. 198

9 — Pahlav

پهل^{۱۰} ارمنی میتوان استنباط کرد که کلمه پارت یا پارت «اصطلاحی رومی و یونانی است، و خود پارت اصلی را بزبان محلی «پهل یا پهللو» میخواندند و پهلوی منسوب به آن و بمعنی پارتی و اهل پارت است^{۱۱}. اما شاهسدان را بعضی شاهنشاه یعنی اقامتگاه و جای شاه خوانده‌اند ولی به قیاس نام ارمنی «ورمشاپوه» (بهرام‌شاه) میتوان گفت که اصل این کلمه «پهل شارستان» بمعنی شهرستان پارت بوده و حرف «ر» در ارمنی به «ه» تبدیل شده و شاهسدان گردیده است.

خاندان پهلوا

پهلواها شعبه‌ای از پارتی‌ها هستند که در مشرق ایران در حوزة رود هیرمند و سیستان پراکنده بودند و زمانیکه سکاها وارد سگستان یا سجستان شدند با آنان آمیخته و قومی بنام هندوسکائی تشکیل دادند و اینان چون از خویشاوندان پارتها بودند بنام ایشان پهلوا یا پهلوا خوانده شدند. پهلواها از قرن اول پیش از میلاد در سیستان تشکیل حکومتی دادند^{۱۲}. این پهلواها با هیرکانیان نسبت داشتند و ظاهراً اصل ایشان از هیرکانی یا گرگانی بود و از آنجا به سیستان رفته و جانشین سکاها شده‌اند. از تواریخ رومی برمیآید که هیرکانیان در دوره امپراطور روم آنتونیوس پیوس^{۱۳} (۱۳۸-۱۶۱)، بعنوان قومی مستقل ظاهر میشوند و در حدود ۱۵۵ میلادی بدربار اوسفیری میفرستند. اینان در سال ۷۲ میلادی تمام سواحل جنوبی دریای خزر را در دست داشتند. در آغاز حال با پارت اصلی هم‌مرز بودند. این دولت بعد از سال اول قبل از میلاد یعنی تاریخ تألیف کتاب ایزیدور خارا کسی، بجای دولت پیشین سکایی در سگستان بر روی کار آمده بود.

10 — Pahl

۱۱- ایران باستان ج ۳ ص ۲۶۱۱

۱۲- ایران در عهد باستان ص ۳۲۸

13 — Antonius Pius

از سکه‌هایی که بدست آمده نام هفت پادشاه از این سلسله بر ما معلوم میشود که بنظر میرسد قدیمترین آنان مردی بنام ارشک بوده و لقب دیکائیوس^{۱۴} یعنی عادل داشته است. ظاهراً این خاندان از پیش از یک قرن قبل ازین تاریخ، بنیاد سلطنت خود را در سیستان گذارده باشند زیرا چون ارد (۵۵-۳۹ ق.م) پادشاه اشکانی پایتخت خود را از شهر صد دروازه به تیسفون انتقال داد و توجه اشکانیان بمشرق ایران کمتر گردیده اقوام پارتی سکائی که همان پهلوها باشند فرصت را غنیمت شمرده و حکومت مستقلی در سیستان و رخیج و مشرق ایران تشکیل دادند. در همان هنگامیکه سه پادشاه اول هندو سکائی یعنی موئس (۷۲ ق.م)^{۱۵} و آرزس (۵۸ ق.م)^{۱۶} و ایلیزس (۴۰-۴۵ ق.م)^{۱۷} سلطنت خود را در هندوستان مستقر میساختند، و نونس^{۱۸} بعنوان شاهنشاه بزرگ در سیستان و قندهار پادشاهی میکرد. گویا و نونس از ۸۸ تا ۲۳ (ق. م) سلطنت میکرده است. در سکه‌ها نام و نونس بایکعده از شاهزادگان و امیران دیگر همراه است یعنی در پشت سکه‌های او نام برخی از امیرانی مانند اسپالاهورا^{۱۹} و اسپالاداما^{۲۰} که برادر و برادرزاده او باشند ضرب شده است. در ضرب سکه‌های او در رسم الخط یونانی و خروشتی بکار رفته و عنوان او بیونانی چنین است:

«بازیلوس بازیلون ملاثوس و نونس» یعنی شاهنشاه بزرگ و نونس، مسکوکات او تقلیدی از سکه‌های شاهان باختر است. وی پس از برادرش اسپالی-ریزس^{۲۱} یا اسپالاهورا^{۲۲} پادشاه شد. سکه‌هایی که از او بدست آمده از نقره و

14 — Dicaios

15 — Moes

16 — Azes

17 — Ilises

18 — Vonones

19 — Spalahora

20 — Spalagadama

21 — Spalirises

22 — Spalahura

مس است و برسم الخط خروشتی و یونانی میباشد. در رسم الخط یونانی نام شاه: «بازیلوس ملاتوس اسپالی ریزس» یعنی شاه بزرگ اسپالی ریزس نوشته شده و در رسم الخط خروشتی در پشت سکه کلمه ایسا ۲۳ آمده که بعضی اورا ازس خوانده اند و وی را پسر اسپالی ریزس مزبور شمرده اند. برخی اورا با ازس پادشاه هندوسکایی یکی دانسته اند^{۲۴}. از اسپالی ریزس سکه‌ای مسین یافت شده که نام پسر وی اسپالا گدامس نیز بر آن ضرب شده و عنوان وی بیونانی در آن سکه چنین است: بازیلوس بازیلون ملاتوس اسپالی ریزوس، یعنی شاهنشاه بزرگ اسپالی ریزس. در پشت سکه عنوان او بخط خروشتی و زبان یرا کریتی چنین است: «مهاراجا سامهاتاساکا اسپالی رزی سا» یعنی شاهنشاه بزرگ اسپالی ریزس.^{۲۵}

گند و فارس (۱۹-۴۸م) نیرومندترین پادشاه این سلسله ایرانی گوندهو فارس است که یک منبع افسانه‌ای او را همان پادشاه میدانند که توماس حواری در سال ۲۹م تحت لوای حمایت او به هند رفت. این پادشاه بر سرزمین پهناوری فرمان میراند که قسمت اعظم آن سابقاً بدولت هخامنشی تعلق داشته است. محل پیدا شدن سکه‌های او بیش از همه هرات یا سیستان، قندهار، و همچنین بگرام است و بندرت سکه‌های او در پنجاب هم یافت شده است. یکی از طغراهای سکه‌های او بر روی درهم‌های ارد اول واردوان سوم اشکانی هم دیده شده است. بدین ترتیب دوران حکومت او و محتملاً ابتدای کار این سلسله را شاید بهتر باشد بعد از سال ۱۶ میلادی دانست. کتیبه‌ای از این پادشاه در تخت بهی در شمال شرقی پیشاور بدست آمده که متعلق به بیست و ششمین سال حکومت او است. ۲۶ کوشمید این سال را با صدمین سال عمرو

23 — Ayasa

۲۴- ر.ک به ایران در عهد باستان ص ۳۲۷ و ۳۲۹

25 — Acta S-Thomae Apostolie

۲۶- کوشمید - تاریخ اشکانی ص ۲۰۳

و دورانی مقایسه میکند که گمان میرود مراد از آن آغاز گسترده شدن دین بودا در ناحیه کوپهن^{۲۷} یعنی کابل باشد. در سکه‌هایی که از او به نقره یافت شده عنوان او بیونانی چنین است: « بازیلوس بازیلون ملائوس گندوفروس » یعنی شاهنشاه بزرگ گندوفارس. ب موازات سکه‌های گندوفارس نقش برادر زاده او هم بر روی سکه‌ها دیده میشود و از این گذشته بسیاری از دولتهای فرعی در سلسله او دیده میشوند.

از تاریخ قدیم بنادر دریای اریتره (بحر عمان) برمیآید که در هفتاد بعد از میلاد سرزمین هندوسکایی‌ها در قسمت سفلی سند پایتخت آن «میناگر» باین سلسله از پارتیها تعلق داشته و آنان دائماً باهم در حال جدال و ستیز بوده و یکدیگر را از سلطنت بر میداشتند^{۲۸}.

در این زمان از روابط پارتیان با پهلوهایی سکایی اطلاع زیادی نداریم. تمیزی که هر تسفلد میان ونوس اول پارتی و ونوس پهلوی هندوسکایی از روی سکه‌ها میدهد امری است که هنوز کاملاً ثابت نشده است. در میان پهلوها گاهی جانشینی پادشاه به برادر یا پسرعمو یا پسر خاله میرسد این فرضیه را هر تسفلد در کتاب سکستان خود بیان داشته است.

سانابارس - اما چنین مینماید که امر جانشینی از این نیز پیچیده‌تر بوده است. مثلاً یکی از پادشاهان پهلوی بنام سانابارس^{۲۹} است که گویا نخست پادشاه مرو بوده و سکه‌هایی از وی در آنجا پیدا شده است. سانابارس قدری بعد از سال ۷۸ میلادی پادشاهی میکرده است. نام و نشان، سانابارس که در سکه‌های او نقل شده برسکه‌های پاکوروس^{۳۰} اول و فرهاد چهارم اشکانی دیده شده است نه برسکه‌های هند و پارتی یاسکایی. این امارات نشانه آنست که میان مرو و هرات و سیستان پیوندی نزدیکتر از آنچه تا کنون

27 — Kopphen
29 — Sanabares
30 — Pacorus

۲۸- ایضاً گوتشمید ص ۲۰۲-۲۰۳

تصور میشود وجود داشته است یعنی روابط جغرافیائی میان این ناحیه آسانتر برقرار میشود تا میان سیستان و هندوستان^{۳۱}

ابداگاسا - ۳۲ پس از گندوفارس یکی از خویشان او بنام ابدگاسا پادشاهی نشست. عنوان او در رسم الخط یونانی بر سکه‌ها چنین است: «بازیلون تس بازیلون ابدگازوس» یعنی شاه شاهان ابدگاسا.

اورتاگنس - احتمال میدهند که او برادر گندوفارس باشد و او یکی از پادشاهان دودمان پهلوی است، و در نیمه دوم قرن اول میلادی سلطنت میکرد. منابع هندی تأیید میکنند که سکاها و پهلواها در تسخیر هند همدست بودند، و این مطلب را سکه‌هائی که نام سکاها و پهلواها بر آنها زده شده تأیید میکند. لقب «شاهنشاه» را که گندوفارس و اورتاگنس^{۳۳} و پاکوروس بر خود نهاده بودند نشانه آنست که این پادشاهان پارتی هندوستان کاملاً در کار خود مستقل بودند و با کارهای ایران هیچ پیوندی نداشتند

پاکوراوی - (۷۵-۶۰) نام این پادشاه در منابع یونانی پاکورس^{۳۴} آمده است. این بود مختصری از سلسله پهلواها. ما اطلاع زیادی از ایشان در دست نداریم همان قدر میدانیم که اینان از همان نژاد پارتی و اشکانیان بودند و نامها و القاب ایشانرا در سکه‌های خود بکار برده‌اند. برخی آنانرا خاندان سکایی و بعضی هند و پارتی یاد کرده‌اند. برخی از مورخان هند و پارت‌ها یا پهلواها را بدو طبقه تقسیم کرده‌اند: یکی جانشینان و اخلاف ونونس و دیگری بازماندگان گندوفارس. بعضی از دانشمندان از روی نامهای آن سلسله ایشانرا محققاً پارتی دانسته‌اند. بعضی هاموئس و ونونس را دوامیر اشکانی و پهلوی میدانند که تقریباً در یک زمان ۱۲۰ ق. م یکی

۳۱- میراث باستانی ایران ص ۲۹۹ و ۴۴۳

32 — Abdagases

33 — Ortagones

34 — Pacorus

در پنجاب هند و دیگری در سگستان و آرخوزیا (سیستان و قندهار) به سلطنت رسیدند ولی چون بخشی از مسکوکات گند و فارس و جانشینان وی در حوزه ارغنداب و خاک افغانستان یافت شده شکی باقی نمی ماند که آنان در نواحی سیستان و افغانستان حکومت می کرده اند^{۳۵}

شخصیت تاریخی رستم - در بالا گفتم که پهلوان بمعنی منسوب به پارت و پهلواست و مدتهاست این فکر بخاطر دانشمندان خطور کرده که سیستان (سگستان) و سگها قسمت بزرگی از حماسه ملی ایران بخصوص داستانهای رستم را فراهم کرده اند. زیرا پیدا شدن نوشته پاره هایی از داستان رستم به سعیدی از ترکستان چین موجب این گمان میشود که ریشه بسیاری از آنچه از روزگار کهن درباره رستم مانده و در شاهنامه آمده شاید سکایی باشد. بعضی رستم را با گند و فارس پادشاه پهلوها، یکی دانسته، و کاخ کاسپار^{۳۶} امیر مجوسی را که ستاره ای را تابیت اللحم برای جستن عیسی مسیح دنبال کرد با کوه خواجه که در میان دریاچه هامون و سیستان است یکی پنداشته اند. شواهدی در دست است که پارتیان حماسه ملی ایران را بنا نهاده و ساسانیان آنرا نگاه داشته اند تا بزمان فردوسی رسیده است. شاعران نوازنده پارتی که گوسان^{۳۷} نام داشتند نه تنها شخصیت های افسانه ای پهلوانی فئودالی بسیاری در حماسه های پرطنطنه خود پرداخته اند، بلکه افسانه های کهن کیانیان مشرق ایران را که نیاکان و یشتاسب (گشتاسب) پشتیبان زردشت باشند نگه داشته اند. مضمون این بازمانده های عصر اشکانی بیشتر دنیوی بود نه دینی، اما روحانیون زردشتی بعدها در نگهداری آنها کوشیده و جنبه دینی به آن دادند. از مطالعه در افسانه های ایرانی بوضوح معلوم میشود که يك فرهنگ دو گانه کتبی و شفاهی از روزگاران کهن تا زمان تسلط عرب در ایران وجود داشته است.

۳۵- ایران در عهد باستان ص ۳۳۱، احمد علی کهزاد: تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۱۰۷-۱۷۶

36 — Caspar

37 — Gôsan

شخصیت تاریخی رستم - در دوران پارسی، پیرایه‌های تازه‌ای به این داستانها بسته شد، مانند، کارهای شکفت‌انگیز هر کول که بیشک پارتیها از یونانیان مهاجر شنیده بودند، و شاید داستانهای رستم براساس آن پرداخته شده باشد. اکنون در نزد دانشمندان کم و بیش مسلم شده که بسیاری از داستانهای حماسی ایران از در آمیختن افسانه‌های کیانیان و سکاها و پارتیان یعنی از شمال شرقی ایران ریشه گرفته است.^{۳۸} بعضی کارهای گوندو فارس را از جهت مشابهت، به رستم داستانی نسبت داده و آن دو شخصیت را بدو دلیل یکی پنداشته‌اند: یکی آنکه بنا بکتابهای پهلوی و داستانهای قدیم، رستم دوشهر در حوالی قندهار بنا کرد، و دیگری آنکه او زردشتی نبود و با اسفند یار مروج آن دین می‌جنگید. چون گوندو فارس پهلوی سیستانی که شهر قندهار را مأخوذ از نام اوست بنا کرد، و نیز حمایت از توماس حواری و مسیحیت میکرده بنا بر این دو فرضیه بایستی رستم سکزی و داستانی، و او يك شخصیت بوده باشند! ولی این نوع قیاس ظاهراً معنائی ندارد زیرا به صرف اینکه بنای دوشهر در نزدیکی قندهار را به رستم داستانی نسبت داده‌اند نمیتوان او را عین گوندو فارس دانست. ثانیاً اگر رستم زردشتی نبوده مسیحی هم نبوده و مقصود از بت پرستی در داستانهای مذهبی مزدیسنی دین بودائی است.^{۳۹} نه مسیحی و اگر رستم در آن دوره وجود داشته و با اسفندیار نامی که مروج دین زردشتی می‌جنگیده حتماً بدین بودایی بوده است نه مسیح. دیگر اینکه اگر رستم هم در قرن اول میلادی میزیسته در آن زمان دین مسیحیت در آغاز پیدایش خود بوده و هنوز در مغرب ایران رواجی نداشته تاچه رسد به مشرق ایران که از سرزمین فلسطین بسیار دور بوده است.^{۴۰} میتوان گفت که رستم مانند گودرز و گیو و بیژن و میلاد از امیران و سرداران و پهلوانان ایران در عهد اشکانی بوده که در سیستان قدرتی داشته

۳۸- میراث باستانی ایران ص ۳۱۸ و ۲۹۹

۳۹- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان

۴۰- داستانهای ایران قدیم ص ۸۶-۸۵

و بر اثر قهرمانی‌ها و کارهای بزرگ خود در داستانهای ملی ایرانیان مشرق راه جسته است. بنابراین فرض او شخصیتی تاریخی و از پهلوانان روزگار اشکانی است.

داستان رستم اگر قدیم بود حتماً اسم او در اوستا می‌آمد، اما هیچگونه ذکری از وی در آن کتاب در ضمن پهلوانان کیانی نرفته است. بقول بعضی از محققان، نویسندگان اوستا عمداً نام او را در اوستا ذکر نکرده‌اند، زیرا او بودائی بود و خارج از دین مزدیسنی بشمار میرفت. نام رستم در منظومه پهلوی درخت اسوریک^{۴۱} که بنابه تحقیقات اخیر از آثار زمان اشکانی است آمده و همین امر دلیل قاطعی بر آنست که وی از پهلوانان آن دوره بوده است.

دیگر ذکر نام این پهلوان است در کتاب گمشده «سکیران» که ظاهراً بمعنی سکایی سران و یا سران سکستان و پهلوانان سیستان میباشد. مسعودی از این کتاب در مروج الذهب نام برده و گوید ابن المقفع آنرا بعربی ترجمه کرده بوده است. در تواریخ اسلامی، نام این کتاب با اختلاف ضبط: سکیسکین سکیران، نسکین، و غیره آمده که با کلمه سکستان بی ارتباط نیست^{۴۲}.

خاندان قارن و سورن قارن در شاهنامه بابرادرش قباد از فرزندان کاوه آهنگر شمرده شده‌اند. از داستان کاوه در اوستا اثری نیست حتی در آثار پهلوی نیز از او خبری نمی‌یابیم. اشتهار کاوه در داستانهای ملی به علم و بیریقی است بنام درفش کاویانی که به او نسبت دادند. ظاهراً این بیرق چرمین از عهد اشکانیان مرسوم گردید و آنرا از موطن شمالی خود آورده باشند، و بعدها ساسانیان نیز در فرش مزبور را از ایشان اقتباس کردند^{۴۳}. مطلبی که مسلم است آنست که از خاندانهای هفتگانه عصر اشکانی دو خانواده بودند که یکی خاندان قارون و دیگری خاندان سورن نام داشتند و آن دو از دودمان شاهی

۴۱- دکتر نوایی: منظومه درخت اسوریک ص ۶۷

۴۲- هزاره فردوسی ص ۲۵

۴۳- حماسه سرایی در ایران ص ۵۳۲

شمرده میشدند و سورنایی که در تاریخ اشکانی از بزرگترین سرداران آن سلسله بشمار میرفت و در پادشاهی ارد، کراسوس سردار معروف رومی راشکست داد مؤسس خاندان سورن یایکی از افراد برجسته آن خانواده بود. بنا بر روایت تاسی توس مورخ رومی در جنگهایی که بین گودرز و مهرداد در ۵۰۰ میلادی روی داد سردار معروفی بنام کارن^{۴۴} دست اندر کار بود. این دو خانواده با خاندان اسپاهبذ^{۴۵} که هر سه از دودمان اشکانی بودند و بهمان مناسبت لغت پهلوی یعنی پارتی داشتند مقام خود را در دوره ساسانی حفظ کرده و غالباً سرداران معروف آن سلسله از میان ایشان برگزیده میشدند. بنا بر روایت موسس خورناسی مورخ ارمنی آرشویر^{۴۶} شاه پارتیان که همان فرهاد چهارم است سه پسر داشت ارداش^{۴۷}، کارن و سورن، و دختری بنام کشم^{۴۸} پسر ارشد که آرادش باشد جانشین پدر شد، دو پسر دیگر یعنی کارن و سورن هر یک سر سلسله دودمانهایی شدند، دختر آرشویر با سپهبد بزرگ ایران ازدواج کرد و فرزندان این زن و شوهر از آن پس اسپهت پهلوی^{۴۹} نام گرفتند. باید دانست که این روایت موسس خورناسی تاریخی نیست زیرا سورن که همان سورناست لشکر کشی او بر ضد کراسوس در زمان ارد پدر فرهاد چهارم صورت گرفت ولی ثابت شده که این سه خاندان مدتها در زمان ساسانیان از تیولداران و سرداران بزرگ ایران بوده اند. شغل بزرگ موروثی سورنها، گذاردن تاج بر سر پادشاهان بود^{۵۰} با آنکه هر تسفلد تاریخ خاندان فئودال سورن را در سیستان کشف کرده و به گمان دریافته که سورن گندوفارس^{۵۱}

44 — Karan

45 — Aspahbadh

46 — Arshavir

47 — Ardashes

48 — Koshm

49 — Aspahpet Pahlaw

۵۰- کریستنسن ایران در زمان ساسانیان ص ۳۲ و ۱۳۴

51 — Surn Gondophares

در زمانیکه اردوان سوم پسر و نونس اول به تخت نشست پیوند خویش را با پارتیان اشکانی برید ، مع الوصف از روابط پارتیان و سکاها در مشرق چیزی نمیدانیم و تمام اطلاعات مادر باره پهلوها از این مختصر تجاوز نمیکنند.^{۵۲} چنانکه در پیش گفتیم این پادشاهان پهلوی اکثر اباهم خویشاوندی داشتند و در عین حالی که یکی از آنان پادشاه بزرگ بود دیگران بر نواحی کوچکتری حکومت میکردند و حتی بنام خود سکه میزدند . چنانکه اسپلاهورس در سکههایش خود را به یونانی و زبان پرا کریتی به عنوان « ادفوتوبازیلوس » و « مهاراجایراتر » یعنی برادر شاه بزرگ میخواند ، و ابد اگاسا ، در یونانی و پرا کریتی خود را به لقب « اندی فروادلفی دئوس » و « گندانار ابراتا پوتراسا » یعنی پسر برادر گند و فارس خطاب میکند .

از پهلوها مسکوکات زرینی بدست نیامده و سکههای ایشان از نقره و مس است و عنوان شاه بر روی سکه بخط یونانی و در پشت آن بخط محلی خروشتی و زبان پرا کریتی از انواع زبان سانسکریت نوشته شده است

در حوالی سال ۴۰ میلادی دوتن از یونانیان سوریه که یکی آپولونیوس Apollonius و دیگری دامیس Damis نام داشت بکمک ووردان Vardanes پادشاه اشکانی از راه بابل و ایالت پارت از کوههای هندو کش گذشته خود را به سند و شهر تاکسیلا رسانیدند و ایشان در دره کابل و مرز هند بخدمت امیر جوانی رسیدند که فراوتس (فرهاد) نام داشت و بزبان و فرهنگ یونانی آشنا بود و از پادشاهان پهلوی مشرق بشمار میرفت^{۵۳}

۵۲- میراث باستانی ایران ص ۲۹۹

۵۳- تاریخ افغانستان ج ۲ ص ۱۵۸-۱۶۱



سکه‌های پادشاهان ساسانی : ۱ سونوس ۲۰ - ازس اول ۳ - ازیلیرس پسر ازس



سکه‌های پادشاهان پهلوی : ۱- اسپالاهورا (اسپالیزس) ۲- گندوفارس ،
 ۳- پاکوروس